

بررسی ادبیات بومی در رمان سال‌های ابری علی اشرف درویشیان

نسرین علی‌اکبری* / عبدالحسین شهبازی** / مسعود باوان‌پوری***

دریافت مقاله:

۱۳۹۴/۵/۹

پذیرش:

۱۳۹۴/۹/۲۳

چکیده

ادبیات بومی مجموعه‌ای از ترانه‌ها، اشعار، قصه‌ها، افسانه‌ها، آداب و رسوم اجتماعی، باورها، عقاید و ... هر جامعه است. نویسندگان معاصر زیادی به رمان بومی و اقلیمی روی آورده‌اند که این نوع رمان به کیفیت و مختصات جغرافیایی و بومی ناحیه‌ای وفادار است و بر محیط خاصی تمرکز یافته و به توصیف خصوصیات بومی و ناحیه‌ای آن منطقه شامل زبان، آداب، رسوم و ... می‌پردازد. استان کرمانشاه همواره نقش خاصی در توسعه این رمان‌نویسی داشته است و رمان‌نویسان فراوانی از این منطقه به توسعه و رونق ادبیات بومی و اقلیمی کمک کرده‌اند. علی اشرف درویشیان، یکی از بزرگ‌ترین رمان‌نویسان کرمانشاه و در واقع یکی از بزرگ‌ترین رمان‌نویسان در حوزه ادبیات بومی و اقلیمی، در رمان سال‌های ابری به بیان واژگان محلی، گیاهان، شغل‌ها، اشعار و جملات محلی، ضرب-المثل‌ها، مکان‌ها و ... مربوط به استان کرمانشاه پرداخته است. پژوهش حاضر به بررسی این رمان پرداخته و سعی شده در هر بخش گوشه‌هایی از ادبیات بومی را با تکیه بر نمونه‌های استنادی مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات کرمانشاه، رمان بومی، عناصر اقلیمی، علی اشرف درویشیان، سال‌های ابری.

Kurdland2011@gmail.com

ashahbazi220@yahoo.com

masoubavanpouri@yahoo.com

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کردستان.

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کردستان.

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان. (نویسنده مسئول)

مقدمه

بیان مسئله

ادبیات اقلیمی در حقیقت مبین نوعی از ادبیات است که شاخص‌های جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منطقه معینی را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که این شاخص‌ها، وجوه متمایز این منطقه با سایر مناطق باشد. در این مورد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: شاخص‌های جغرافیایی مانند: آب و هوا، وضعیت طبیعی، وجود جنگل، دریا، کوهستان یا بیابان و... برای مثال مشخصه جغرافیایی شمال ایران وجود جنگل و دریاست و جنوب دریا و نخلستان. مشخصه اقلیم غرب وجود کوهستان‌ها، وجود جنگل‌های بلوط، مسدود بودن مرزهای تجاری با همسایگان- از نظر تعاملات سیاسی- و وجود آشکار فقر است. شاخص‌های اجتماعی و فرهنگی مانند: آداب، سنن، اعتقادات، زبان، مذهب، نژاد، وجود اقوام مختلف و سابقه مبارزاتی علیه بیگانگان و ...

شاخصه‌های اقتصادی مانند: وجود فعالیت‌های اقتصادی معینی اعم از کشاورزی، صنعت. مثل فعالیت صنعت نفت در خوزستان یا برنج- کاری و چای‌کاری در شمال ایران که به این مناطق ویژگی‌های معینی بخشیده است. داستان- های اقلیمی معمولاً متضمن بیان همه یا بخشی از این شاخص‌ها هستند، بر این اساس داستان‌هایی از این نوع می‌توانند مبین فضای شهری یا روستایی یا هر دو باشند. (جعفری، ۱۳۸۲: ۱۴۱)

اگر این شاخص‌ها در آثار نویسندگان یک منطقه خاص مورد توجه قرار گیرد به دلیل مشترکات

فراوان می‌تواند سبک یک اقلیم را از اقلیم‌های دیگر متمایز کند. به عنوان مثال اگر آثار نویسندگان مناطق کویری را با آثار نویسندگان منطقه شمال ایران مورد بررسی قرار دهیم متوجه این شاخص‌های طبیعی، اجتماعی و محیطی در آن خواهیم شد و از این دیدگاه تفاوت عمده‌ای در آثار آنها احساس می‌شود. «داستان‌های اقلیمی غالباً بازتاب‌دهنده ویژگی‌ها و عناصر مشترکی چون فرهنگ، باورها و آداب و رسوم یک منطقه جغرافیایی هستند. اقلیم‌گرایی در داستان‌نویسی معاصر ایران به طور جدی از دهه ۳۰ شمسی آغاز می‌شود و در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی به اوج خود می‌رسد». (صادقی‌شهری، ۱۳۸۹: ۱۲)

گاهی اوقات نویسنده، توجهی خاص به ویژگی‌های خاص یک منطقه اعم از آداب و رسوم، مسائل اخلاقی و اجتماعی، طبیعت، اعتقادات و زبان و گویش و ... دارد. تمرکز نویسنده بر ویژگی‌های منحصر به فرد منطقه و دقت در بازتاب جزئیات آن اثر او را محدود به یک منطقه خاص می‌کند و به عبارت دیگر به داستان رنگ و بوی اقلیمی می‌دهد. در این صورت معمولاً تمام تلاش او بر این است که آن مکان را با ویژگی‌های برجسته‌اش مانند: فرهنگ، آداب و رسوم، طبیعت و ... از دیگر مکان‌ها متمایز کند. چنین مکان‌هایی در بیشتر موارد برگرفته از محیط زندگی و پرورش و یا محیط پیرامون نویسنده هستند. مکان‌هایی که به دلیل انس نویسنده و شناخت تمایزات اقلیمی آن باعث توصیف ملموس‌تر مکان می‌شود از طرف دیگر این مکان‌ها و ویژگی‌های خاص آن تأثیر مستقیم بر

شخصیت‌ها، درون‌مایه داستان، حوادث و ... دارد. علی‌اشرف درویشیان یکی از داستان‌نویسان معاصر کرمانشاه است که در اثر گرانسنگ خویش *سال‌های ابری* با بهره‌گیری از عناصر اقلیمی و بومی به خوبی ضعف مادی و فرهنگی مردم زمانه را منعکس ساخته است که برای رهایی از این اوضاع پریشان، دست به دامان دین و مذهب شده و جرأت بیان حرف خویش را در قالب کلمات رسا نداشته‌اند و به ناچار متوسل به رمز و اشارات لطیف شده‌اند. مقاله حاضر می‌کوشد با بررسی این رمان، عناصر اقلیمی و فرهنگی را از لابه‌لای آن استخراج نموده و نمونه‌هایی از هریک را با دسته‌بندی جدید بیان دارد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی عناصر اقلیمی و بومی در رمان *سال‌های ابری* پرداخته است. ابزار و شیوه گردآوری اطلاعات در این تحقیق «پرسش‌نامه معکوس» است به عبارت دیگر دستورالعمل کدگذاری که حکم پرسش‌نامه معکوس را دارد، متشکل از تعاریف عملیاتی مفاهیم (عناصر اقلیمی و بومی) است. جامعه آماری نیز رمان *سال‌های ابری* است.

پیشینه پژوهش

جعفر کارزونی در کتاب *آثار علی‌اشرف درویشیان در بوتۀ نقد* که به نقد آثار علی‌اشرف درویشیان اختصاص دارد، نمایه‌هایی از قبیل بررسی زبان، فرم ساختار، عناصر فرهنگ بومی،

شخصیت و دیدگاه‌های سیاسی نویسنده را مورد نقد و بررسی قرار داده است اما در این کتاب، موضوعی که قابل تأمل است، تفکیک نشدن نمایه‌هاست. نعمت‌اله ایران‌زاده و طاهره سپه‌وند در مقاله‌ای با عنوان «بررسی سبکی رمان سال‌های ابری اثر علی‌اشرف درویشیان» در شماره چهارم *پژوهشنامه فرهنگ و ادب*، جنبه‌های سبکی این اثر را به لحاظ واژگان و سطح نحوی زبان و همچنین سطح ادبی مورد بررسی قرار داده‌اند. همچنین عناصر سبکی زبانی در رمان سال‌های ابری در سطح واژگان و استفاده از لغات بومی - کرمانشاهی در سطح نحوی بررسی شده است. مریم غفاری جاهد در مقاله «نگاهی به سال‌های ابری علی‌اشرف درویشیان» در شماره ۱۱ کتاب *ماه ادبیات*، رمان سال‌های ابری را از منظر عناصر داستانی همچون درون‌مایه، طرح، مضمون، زاویه دید، شخصیت‌پردازی و ... مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. خاور قربانی و طاهره کوچکیان در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب اجتماع و رئالیسم سوسیالیستی در سال‌های ابری علی‌اشرف درویشیان» در شماره ۲۲۰ از سال ۱۳۵۳ مجله *زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز* به مارکسیسم و یکی از خوانش‌های آن، به رئالیسم سوسیالیستی پرداخته است و آن را در دو بخش جداگانه بررسی نموده است. در بخش نخست، انعکاس برخی از نهادهای جامعه مانند: فرهنگ، سیاست، اقتصاد، خانواده و مدرسه در محتوای اثر نشان داده شده است و در بخش دوم بازتاب رئالیسم سوسیالیستی را در ساختار و بافت داستان با تکیه بر سه عنصر شخصیت، زبان

از ریشه اوستایی «تنگ» به معنای کشیدن و به معنای وقار نیز آمده است. فرهنگ روی هم رفته به معنای بیرون کشیدن دانش، معرفت، استعدادها، نهفته، پدیده‌ها و تراوش نو پدید انسانی از نهاد و درون انسان و جلوه‌گر ساختن آنها در جهان انسانی است. (مختاری، ۱۳۷۷: ۳۴)

ادوارد تایلور مردم‌شناس انگلیسی، نخستین بار در کتاب فرهنگ / تبدیلی (۱۸۷۱م) تعریف رسمی و نسبتاً جامعی از فرهنگ ارائه کرد. «فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ای پیچیده که در بر گیرنده‌ی دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین، عادات، آداب و رسوم و هر گونه توانایی دیگری است که انسان به عنوان عنصری از جامعه به دست می‌آورد». (جعفری، ۱۳۸۶: ۸۸)

سایر جامعه‌شناس آمریکایی فرهنگ را مجموعه‌ی آداب و رسوم، سنت‌ها و نهادهای اجتماعی دانسته است. (نصرآبادی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۵)

فرهنگ میراث اجتماعی است که به وسیله دانش از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. ماکس وبر مفهوم فرهنگ را مساوی مفهوم ارزش می‌داند که از یک سلسله روش‌ها و زمینه‌هایی متأثر است که افراد یک جامعه را به هم پیوند می‌دهد و در رفتار، کردار و روابط اجتماعی آنها منعکس می‌گردد. (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۲۴) زبان و آثار ادبی بُعد مهمی از میراث مکتوب هر ملت است. زبان نه تنها به عنوان یک محصول اجتماعی، ابزار و وسیله ارتباطات به شمار می‌رود، بلکه خود به عنوان بخشی از متن (text) روابط اجتماعی

و صحنه‌های داستان مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌اند. طاهره کوچکیان (۱۳۸۹) در مقاله «بررسی عناصر زیباشناختی (آرایه ادبی) دو رمان سال‌های ابری و شوهر آهوخانم» در شماره ۱ مجله مطالعات داستانی دانشگاه پیام‌نور به بررسی این عناصر در خلال دو رمان مذکور پرداخته است. اما مقاله یا اثری که به بررسی ادبیات بومی و اقلیمی در رمان سال‌های ابری پرداخته باشد مشاهده نشد.

سؤالات پژوهش

علی اشرف درویشیان تا چه میزان از عناصر بومی و اقلیمی استفاده کرده است؟
وی بیشتر از چه مضامینی بهره گرفته است؟

مبانی نظری پژوهش

از آنجا که هدف این پژوهش، بررسی عناصر اقلیمی است و بخشی عمده از این عناصر به فرهنگ یک اقلیم (فرهنگ مادی-معنوی) باز می‌گردد، لذا ایجاب می‌کند در آغاز این فصل نگاهی به فرهنگ، معانی مختلف و جنبه‌های متفاوت آن داشته باشیم. فرهنگ یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین نهادهای اجتماعی است که تعیین‌کننده و شکل‌دهنده کل نظام اجتماعی است و دارای ابعاد و زوایای گوناگون است. فرهنگ به لحاظ واژگانی یک واژه پهلوی است و معادل (culture) به کار می‌رود. فرهنگ (far-hang) [فرهنج، پهلوی farhang]. «فر» به معنای شکوه و عظمت است. اگر به عنوان پیشنهاد به کار رود، به معنای جلو، بالا، پیش و بیرون است و «هنگ»

محسوب می‌شود که در تولید و بازتولید فرهنگ و هویت ویژه هر جامعه نقش مهمی دارد. زبان یک ملت، نظام معنایی یک ملت است و ابزاری مهم برای حفظ، شکل‌گیری و انتقال فرهنگ به شمار می‌آید. گذشته از مباحث مربوط به زبان‌شناسی، اکنون در حوزه مباحث قوم‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز مباحث وسیعی پیرامون نقش و کارکرد زبان در چارچوب مطالعات بین رشته‌ای مطرح شده است. در واقع زبان هر ملت تنها وسیله سخن گفتن و رفع نیازمندی‌های روزانه وی نیست، بلکه وسیله اندیشیدن، جهان‌بینی، عمل اجتماعی، هویت اجتماعی و روابط خرد و کلان با یکدیگر و با جهان پیرامون و با زمان‌های گذشته، حال و آینده است. (همتی، ۱۳۷۸: ۱۰۹ و ۱۲۳)

فرهنگ بومی مجموعه‌ای از ترانه‌ها، اشعار، قصه‌ها، افسانه‌ها و آداب و رسوم اجتماعی و باورها و عقاید و ... هر جامعه است. بنابراین، تعریف، فرهنگ بومی را می‌توان در دو بخش با زیرمجموعه‌های خاص خود دسته‌بندی کرد. این تقسیم‌بندی به ساختار فرهنگ برمی‌گردد که قبل از این درباره آن بحث کردیم. نخست جنبه زبانی، یعنی آنچه که مربوط به زبان است شامل: گویش و لهجه محلی، ضرب‌المثل‌ها، کنایات، اصطلاحات و تعابیر عامیانه، افسانه و قصه و اشعار محلی می‌شود. به عبارتی می‌توان گفت بخش نخست همان ادبیات شفاهی هر ملت است. بخش دوم جنبه عملی فرهنگ بومی است. این عنوان در مقابل جنبه زبانی به کار رفته است و منظور آن قسمت از فرهنگ بومی است که با ورود به یک شهر یا منطقه خاص و در نگاه اول

می‌توان بدون هیچ توضیحی، تفاوت‌ها را با دیگر شهرها و مناطق تشخیص داد. این بخش در برگیرنده آداب و سنن اجتماعی، فعالیت‌ها، سرگرمی‌ها، خوراک، پوشاک، فضا، محیط شهر و... یک جامعه یا منطقه است. باورها و عقاید عامیانه نیز در این بخش جای دارد.

در همه فرهنگ‌ها و دایرةالمعارف‌های ادبی در تعریف داستان اقلیمی عموماً بر وجود عناصر مشترکی همچون فرهنگ و معتقدات مردمی، آداب و رسوم و ویژگی‌های محیط طبیعی و بومی تأکید شده است. این داستان‌ها در زبان لاتین معمولاً با نام «رمان محلی یا ناحیه‌ای» (Regional novel) خوانده می‌شوند. مارتین گری در تعریف آن می‌نویسد: رمانی است که تأکیدش بیشتر بر جغرافیا، آداب و رسوم و گفتار محل خاصی است و درباره آن محل، بیشتر توضیح جدی می‌دهد تا اطلاعات پیش زمینه‌ای». (گری، ۱۳۸۲: ۲۷۲)

یکی از نویسندگان معاصر رمان اقلیمی را چنین تعریف کرده است: «رمانی است که به کیفیت و مختصات جغرافیایی بومی و ناحیه‌ای وفادار بماند و بر محیط و قلمرو خاصی تمرکز یابد... در این رمان‌ها به توصیفات و خصوصیات بومی و ناحیه‌ای؛ از جمله نحوه لباس پوشیدن و صحبت کردن و آداب و رسوم بسیار توجه می‌شود و این خصوصیات به عنوان پایه و اساس داستان کارکرد دارد». (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۴۷)

عبدالعلی دستغیب در تعریف ادبیات اقلیمی می‌نویسد: «ادبیات اقلیمی (بومی) ادبیاتی است که در منطقه‌ای خاص به وجود آمده باشد و دارای این شرایط باشد:

محلّه، جغرافیای شهری و طبیعی منطقه، زبان و گویش محلی، فرهنگ و باورهای بومی، پیشینه تاریخی و قومی هر منطقه، محافل و انجمن‌های ادبی، تحولات سیاسی و اجتماعی منطقه شیوه‌های معیشت و اقتصاد مردم». (همان: ۱۵)

کرمانشاه یکی از استان‌هایی است که با توجه به جایگاهش در ادبیات داستانی زمینه‌های لازم برای رشد و بالیدن ادبیات اقلیمی در آن مشاهده می‌شود. می‌توان در این زمینه به نام‌هایی مانند احمد خداداده کرد دینوری، منصور یاقوتی، مهشید امیرشاهی، لاری کرمانشاهی، فریبا کلهر، علی محمد افغانی، علی اشرف درویشیان، فریبرز همزه‌ای اشاره کرد.

علی اشرف درویشیان

در سوم شهریور ۱۳۲۰ در کوچه علاقه‌بندان نزدیک تیمچه ملاعباس علی در کرمانشاه به دنیا آمد. او در سال ۱۳۳۵ در کرمانشاه به دانشسرای مقدماتی رفت. سپس به استخدام اداره فرهنگی (آموزش و پرورش) درآمد و چند سال در شهرستان‌های گیلان غرب و شاه آباد غرب (اسلام آباد غرب) معلم شد و همزمان در دانشسرای عالی تهران در رشته مشاوره و راهنمایی و در دانشگاه تهران در رشته علوم تربیتی تحصیل کرد. در سال ۱۳۵۰ به دلیل فعالیت‌های سیاسی و نوشتن مجموعه داستان *از این ولایت* (۱۳۵۲) دستگیر و به مدت هشت ماه زندانی شد. پس از آزادی از زندان و بعد از دو ماه، مجدداً در تهران دستگیر و به هفت ماه زندان محکوم شد. از شغل معلمی و ادامه تحصیل در دانشگاه محروم شد. در سال

الف: وحدت اوضاع جغرافیایی
ب: مشابهت وضع زراعی، معیشتی
ج: وحدت گویش محلی، وجود گفت‌وگوها، اصطلاحات و ترانه‌های محلی مشترک
د: مشابهت آیین‌ها، مراسم، جشن‌ها و اعیاد
ه: طرز گذراندن ایام فراغت
و: وحدت زبان، تاریخ و مذهب
ز: خصایص جغرافیای انسانی. (گروه نویسندگان، ۱۳۸۰: ۷-۹)

مسئلاً در به وجود آمدن سبک یک نویسنده عواملی چند تأثیرگذارند: انگیزش‌های درونی، انگیزش‌های محیطی و اجتماعی، که در اغلب موارد، عوامل درونی افراد خود نیز تحت تأثیر عوامل محیطی، جغرافیایی و اجتماعی هستند. اگر به ساخت و بافت یک اثر هنری توجه شود عمده‌ترین مواد اولیه و شالوده آن از عواملی ایجاد می‌شود که به خاستگاه اقلیمی نویسنده مربوط می‌شود عواملی همچون محیط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، تاریخی و محیط طبیعی. هر نویسنده به علت تعلق جغرافیایی به یک منطقه خاص تحت تأثیر عوامل یادشده قرار گرفته و به صورت طبیعی این عوامل در ژرف ساخت اثر هنری او تأثیر می‌گذارد. عوامل طبیعی و محیطی یکی از عوامل ایجاد تمایز و تفاوت‌های سبکی و تفاوت در جهان‌بینی نویسندگان و هنرمندان یک اقلیم خاص است. «شاخص‌های تأثیرگذار بر سبک یک نویسنده عبارت‌اند از: محیط، مردم، فرهنگ و اقتصاد». (شیری، ۱۳۸۷: ۱۵)

عوامل تأثیرگذار اقلیمی عبارت‌اند از: «خانواده همخون، مردم شهر و منطقه، مدرسه،

۱۳۵۳ ه.ش. برای بار سوم به مدت یازده سال به زندان محکوم شد و در آبان ۱۳۵۷ در جریان انقلاب اسلامی ایران از زندان آزاد شد. اولین مجموعه داستان درویشیان با نام *از این ولایت* در سال ۱۳۵۲ چاپ شد. این مجموعه شامل دوازده داستان کوتاه است که موضوع آن زندگی فقرآلود و پر از جهل و تعصب مردم روستاهای اطراف کرمانشاه است. حسن میرعابدینی درباره آن می-گوید: «نخستین کتاب درویشیان در میان کتاب خوانان شوری برانگیخت، تولد نویسنده تازه‌ای از مکتب گورکی را بشارت داد». (میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۴۶/۱) نخستین داستان این مجموعه بیان زندگی فقیرانه کودکی است که فاصله میان روستا تا مدرسه را پیاده طی می‌کند و سرانجام در یک روز سرد زمستان خون بالا می‌آورد و می‌میرد. موضوع فقر در اولین داستان درویشیان نمود بارزی دارد و تا پایان مجموعه این موضوع کاملاً مشهود است. داستان *هتاو* نیز زندگی دخترک خردسالی است که به دلیل فقر فرهنگی و رسوم خرافی، در عین صغر سن او را به عقد یکی از طلبکاران پدرش درمی‌آورند و بر اثر خونریزی می‌میرد. در مجموعه *آبشوران* (۱۳۵۳) باز هم زندگی توأم با فقر حاشیه‌نشینان آبشوران- نام رودخانه‌ای که از وسط شهر کرمانشاه می‌گذرد- را توصیف می‌کند. در این داستان تقابل فقر و غنا به زیبایی هرچه تمام‌تر توصیف شده است.

خلاصهٔ رمان *سال‌های ابری*

سال‌های ابری را اگر یک زندگینامه واقعی بدانیم، می‌توانیم با اطمینان بگوییم، قهرمان داستان، یعنی

«شریف داوریشه» خود «علی اشرف درویشیان» است. این داستان از زبان پسر بچه‌ای سه - چهار ساله شروع می‌شود و تا حدود چهل سالگی اش ادامه می‌یابد. «شریف داوریشه» فرزند اول خانواده است که اولین خاطرات ذهنش زمانی را به یاد می‌آورد که فرزند سوم خانواده، می‌خواهد قدم به دنیا بگذارد. آغاز داستان، تلاش مادری است در به دنیا آوردن فرزندی دیگر در یک خانواده فقیر و خرافاتی. حرف‌هایی که «ماما»، «بی‌بی» و اطرافیان زائو به زبان می‌آورند و افکاری که در ذهن شریف می‌گذرد، مؤید فرهنگ خانواده‌ها و تفکر غالب جامعه است. برخورد ذهنی شریف با «آل» و مواجهه با او، که دارد دل و جگر زائو را با خود می‌برد، نمودار کابوسی است که در طول داستان، سایه‌اش بر زندگی شریف و خانواده و جامعه‌اش سنگینی می‌کند.

شریف در آن شرایط بحرانی درد کشیدن مادر، تمام ذهنیات خود و گفت‌وگوهای اطرافیان را به ذهن می‌سپارد تا همه را تعریف کند زیرا همهٔ اینها، با یکدیگر و به داستانی که قرار است شکل بگیرد، ربط دارد. حتی عکسی از «حضرت اسماعیل» که در شرف قربانی شدن است و فرشته‌ای که بره‌ای را به جای او، هدیه می‌آورد و شریف از فرشته متشکر است، از همان صفحات اولیه، سیر داستان را مشخص کرده و در ذهن خواننده جا باز می‌کند. نیمه اول داستان، تا هنگام جوانی شریف، دیده‌ها و شنیده‌های اوست که نقل می‌شود. پدر شریف کار مشخصی ندارد، مدام از این شاخه به آن شاخه می‌پرد و همیشه حاصل دسترنجش را دیگران می‌خورند و این

خاطرات کودکی و نوجوانی و شهر خود را پشت سر می‌گذارد و به مکانی تازه به دنبال سرنوشتی تازه می‌رود. گویا زندگی قبلی او یک تئوری از بایدها و نبایدها و کنش‌ها و واکنش‌هاست و از این بعد، صحنه عمل و او عملاً وارد مبارزه می‌شود. با دیدن روستاییان فقیر و سوءاستفاده اربابان از سادگی آنان، نمی‌تواند سکوت کند و از طرفی انحرافات اخلاقی برخی معلمان نیز مزید بر علت شده، او را وادار به حمایت از شاگردان می‌کند. با هیچ‌یک از عمال زور، کنار نمی‌آید و در مقابلشان می‌ایستد تا کار او به انتقال و بعد به زندان می‌کشد. از این به بعد، زندان جزء لاینفک زندگی اوست. آزادی‌های کوتاه او به همان راه قبلی ختم می‌شود، گرچه پس از چند سال اسارت، در مدت کوتاه آزادی‌اش ازدواج می‌کند، اما باز هم مبارزه و پخش کردن اعلامیه مهم‌ترین کار اوست و باز زندان و شکنجه و جدایی. همسری که به او وفادار است، مادری که به پایش رنج می‌کشد و پدری که فرار از مسئولیت را پیشه خود ساخته، از محورهای مهم این قسمت از داستان است. آزادی شریف از زندان، همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی است. گرچه شریف جزء زندانیان سیاسی است، اهداف او با انقلابیون دیگر از جمله مذهبی-ها، از یک صنف نیست، اما هدف مشترک آنان که براندازی رژیم و مبارزه با زورگویی و ظلم است، آنها را به هم نزدیک کرده است.

پایان کتاب همچون آغازش، تولد یک فرزند تازه است. یک دگرگونی بزرگ، که حاصل درد و رنج سالیان سال است. همچون تلاشی که مادری برای تولد فرزند می‌کند و این فرزند، روزگاری را

جمله تکراری به گوش شریف می‌رسد: «بگذار بخورند ببینم سیر می‌شوند». آدم‌های اطراف او همه زحمتکش و آبرو دارند، اما بزرگ‌ترین عیب آنان، تفکری جبرگرایانه است، که وادارشان می‌کند در مقابل زورگو ساکت بمانند. شریف عقاید جبری را آگاهانه به تصویر می‌کشد. جبری که به زعم نویسنده، حکام و روحانیان، با تبانی، به خورد مردم داده از آنان سوءاستفاده می‌کنند؛ اما خود شریف نیز چنین جبری را پذیرفته است و هیچگاه در مقابل اشخاصی که کلاه او را برمی‌دارند، قد علم نمی‌کند، بلکه به آنها میدان می‌دهد. اما تفاوت شریف با دیگران این است که در مقابل کسانی که به مردم، زور می‌گویند و حق آنان را پایمال می‌کنند، می‌ایستد.

شریف با دیدن آدم‌های مبارزی چون «آقا مرتضی»، که آشنایی مختصری با او دارد و همچنین دایی‌های خود که مدام جنگ و دعوی سیاسی دارند، با مبارزه، آشنا می‌شود و گاه از زبان پدر، حقیقت زندگی پدربزرگ خود، «داوریشه» را که اسیر ظلم ارباب گشته، می‌شنود و همه کینه‌ها و بغض‌ها را در دل نگاه می‌دارد. او با چشم خود صحنه‌های درگیری شاه و مردم را می‌بیند و همه اینها او را به فردی مبارز تبدیل می‌کند. هنگامی که پس از سال‌ها، با سختی، درس خود را به پایان می‌برد، وارد دانشسرا و پس از آن برای معلمی به گیلان غرب منتقل می‌شود.

پایان جلد دوم رمان و آغاز جلد سوم، نقطه عطفی در این سرگذشت است. «شریف» کوله‌باری از غم و شادی، رنج و سختی، خانه و زندگی و

پیش رو دارد که دوران و حوادث، سرنوشت او را تعیین می‌کند. شاید تلقی نویسنده از انقلاب نیز همین است. پایان داستان تازه آغاز حوادثی نو است؛ اما نویسنده باقی حوادث را به ذهن خواننده واگذار می‌کند و با زیرکی از قصه خارج می‌شود. سرگذشت شریف و خانواده‌اش و زندگی و خاطراتش، سیری منطقی و هدفدار دارد، بی‌آنکه گره‌افکنی در داستان وجود داشته باشد.

پشتش مثل تماته (گوجه) بیرون زده است. (همان: ۴۵۳) درخت‌های کهنسال بلوط و سنجد و ونوشک (وه‌نوشک wenuw k) چاتلانقوش، میوه درخت بنه که مانند پسته و فندق دارای غلافی چوبین است) جابه‌جا در زمین استوار ایستاده‌اند و ریشه در سنگ و خاک سرخ دوانده‌اند. (همان: ۷۸). دو کوچه پایین‌تر دارگردکان (گردو) پیدا می‌شود. (همان: ۱۵۱)

جلوه‌های ادبیات بومی در رمان سال‌های ابری

۱. واژگان محلی

اکثر این لغات محلی هستند و مربوط به گویش اقلیم غرب و به ویژه گویش کلهری که مخاطبان مناطق دیگر در فهم آنها ناتوانند و بدین جهت در بومی بودن آنها تردیدی نیست و به همین دلیل در کنار هریک برای آنها توضیح آورده شده است.

۱-۱. نام حیوانات، پرندگان، حشرات

آخ هی ... کاش ملوچی (گنجشک) بودم. (درویشیان، ۱۳۷۰: ۵۷) راستی بابا «پلنگی» (اسم سگ) دیروز با «بازه» (اسم سگ) سگ علی‌یاور جنگ کرد و گوشش تلشید. (همان: ۱۷۶) غروب است سیاه پوسنک‌ها (پرستو) تو آسمان جیغ می‌کشند و به لانه‌هاشان می‌روند. (همان: ۸۶) با صورت‌های نشسته و خواب‌آلود دور حاجی لق لق (لک لک) جمع می‌شویم. (همان: ۳۵۹)

۱-۲. گیاهان، درختان، میوه‌ها

زود پشت بوته‌های تورگ (تمشک) پنهان شدم. (درویشیان، ۱۳۷۰: ۲۸۱). یک چیز قرمز رنگی از

۳-۱. اشیاء

بی‌زحمت حبیب مشکه یک پناواد (پناواد/ په ناوای penaway، واحد پول هخامنشی) پنیر بده. (درویشیان، ۱۳۷۰: ۳۰) پس از گندم درو، چان‌ها (خرمنکوبی پره‌دار، جون، نوعی خرمنکوب که دارای پره‌هایی تیغه‌ای است که حول محوری می‌چرخد و به گردن گاوهای بنه بسته می‌شود) و خرمنکوب‌ها در خرمن‌جای روستای دار دراوش چرخیدند و کوبیدند. چند روز گذشت و شن‌ها گندم‌ها را به باد دادند. (همان: ۱۶۵) بی بی یک دانه فیکنه (سوت) برام می‌خری؟ (همان: ۲۳) یک چراغ موشی (نوعی چراغ قدیمی) پردود در گوشه طویله می‌سوخت. (همان: ۱۹۹) هر روستایی که سرجفت نپردازد او را توی هور (ح نوعی جوال بزرگ، کیسه‌ای بافته شده از موی و پشم بز یا گوسفند و دارای دو لنگه به هم متصل است برای اینکه زمانی که بر روی پشت ستوران قرار گیرد حالت تعادل داشته باشد و بیشتر برای حمل غلات از آن استفاده می‌شود) می‌اندازند و از درخت آویزان می‌کنند. (همان: ۱۶۰) خیلی عصبانی شدم یارو

۱۲۹۶) آی چاوم درآوردی آیسزانیدم (مرا سوزانندی). (همان: ۱۲۶۵). آی دندانم. خدا دندانم. آی زبانم. زبانم قرتید (زبانم رو گاز گرفتم). (همان: ۱۲۹۶)

۳. نام‌آوا

صدای نوز نوز (نجوا- صدای آرام) آرام مرا می‌شنوی. (همان: ۲۲۰) شب‌ها هم از ته انبار رم (صدای پایکوبی یا هر صدای بوم دیگری) سرفه به گوش می‌رسد. (همان: ۲۹۸) صدای اسبی که در آخرش پرمه (عطسه) می‌کند مرا می‌لرزاند. (همان: ۱۳۸)

۴. ضرب‌المثل‌ها

۴-۱. ضرب‌المثل‌های اقلیمی

ترخینه که بسم‌الله نمی‌خواهد. (همان: ۴۸۸) حالا بخور از لای چربش. (همان: ۵۳) همیشه گلیم از طرف نازکش پاره می‌شود. (همان: ۴۷) چه سربزرگ و کلاه بزرگ شده‌ای. ای زردینه به ته نکشیده. (همان: ۳۵۸) همه دویندند گیوه‌کش‌ها هم دویندند. (همان: ۴۴۹)

۴-۲. ضرب‌المثل‌های مربوط به غذاها

بزی که اجلش آمده نان چوپان را می‌خورد. (همان: ۴۶۴) از زمین خشک نمی‌شود چغندر کند. (همان: ۸۴) مشک را تا تکان ندهی کره نمی‌دهد. (همان: ۱۳۷۰) باغبان فصل انگور خودش را به کری می‌زند. (همان: ۵۷۷) با شیر داغ دهن‌ت سوخته حالا به دوغ هم پف می‌کنی. (همان: ۴۸۷)

مثل داوول (مترسک) سر خرمن ایستاده بود. (همان: ۲۲۸) کلاوه (کلاه) سرش بیست متر آن طرف‌تر پیدا می‌شود. (همان: ۲۲۵) آمان کلاش (نوعی پاپوش، نوعی کفش محلی) خود را به پا امتحان کرد. آنها را برداشت و برد کنار بیلکانش (بیل‌هایش) گذاشت تا فردا بپوشد. (همان: ۱۷۳)

۲. شغل‌ها

برو ببین شوهر خواهرت میرزا عبدالرحیم سوته- دار (sewete dar) یکی از مشاغل قدیم بوده است، کسی که سبد دار بوده است) و برادرش عبدالکریم گونی فروش چه بیاو برویی دارند. (همان: ۱۰۱) شغلش چرچی‌گری (دوره‌گردی) بود. (همان: ۱۸۵) بابا حسین چرچی (دوره‌گرد، پیله‌ور) است. (همان: ۲۴۹)

۱-۲. اشعار و جملات محلی

من می‌خوانم: بنویسین و بان طاقی طاق‌وسان تا کی بکیشم جور ناکسان (روی طاق طاق بستان بنویسید/ تا کی جور ناکسان را تحمل کنم؟). (همان: ۱۴۷۴) عمو ساری سینه صاف می‌کند و می‌خواند: درد دلگم بواچم پی سنگ/ سنگ سیا میو مگیلو ژ رنگ (درد دلم را برای سنگ بگویم/ سنگ سیاه شده و تغییر رنگ می‌دهد). (همان: ۱۳۴۷) بکن نذر شاهزاده محمد کاری به کار من نداشته باش. بومه خرت (تو را به امامزاده محمد به من کاری نداشته باش: فدایت شوم). (همان: ۱۲۹۴). مشی غلام‌علی دست روی چشم خود می‌گیرد می‌نشیند و سه بار فریاد می‌زند چاوم چاوم چاوم (چشمم چشمم چشمم). (همان: ۴۸۷)

۳-۴. ضرب‌المثل‌های مذهبی

محمد... محمد... پیرشی. رستگارش. در امان خدا باشی. ایشاله عاق والدین نشوی ایشاله بابا و ننهات را به زن نفروشی ایشاله. (همان: ۳۱ و ۳۲) بی‌بی با سنجاق یک «ون یکاد» به لباس بشیر می‌زند بشیر هی گریه می‌کند. عمو الفت یک «نظر قربانی» با چند گنجی آبی به شانه چپ بشیر آویزان می‌کند. (همان: ۳۲) فردا روز نهم ذی-الحجه است امشب در خانه خدا به روی بندگانش باز است اگر نیت انسان پاک باشد هرچه از خدا بخواهد می‌دهد. (همان: ۳۴)

عیسی او را گرفته و موسی پرش کرده. (همان: ۵۶۰) چوب خدا صدا ندارد. (همان: ۴۸۲) محمد را نشناختی موسی را هم رنجاندی. (همان: ۴۸۹)

۴-۴. ضرب‌المثل‌های مربوط به حیوانات

۶. مکان‌ها

۱-۶. مکان‌های مربوط به شهر کرمانشاه

به در گاراج که می‌رسیم درشکه‌ای کرایه می‌کنیم و راه می‌افتیم. (همان: ۷۵) جیران خانم از محله چنانی آمده بود اینجا که پیراهن برایش بدوزم. (همان: ۱۳۵). از چال‌درویشان می‌زنم به برزه-دماغ. (همان: ۵۱۲) آبشوران سیاه و تیره و بویناک لجن‌های اطراف خود را می‌شوید ناله می‌کند و جلو می‌رود. (همان: ۶۰۰) از برزه‌دماغ سرازیر می‌شوم می‌رسم به در مسجد نواب. (همان: ۱۰۱۹) اینجا چال‌حسن‌خان نیست اداره فرهنگ است. (همان: ۹۵۵) وکیل آقا ابتدای خیابان نفت آدرس خانه لطیف را دادم. (همان: ۱۲۴۵) حمام تیمچه جن دارد. حسینیه حاجی معتضد هم جن دارد. (همان: ۴۶)

وقتی که دزد و صاحبخانه یکی باشند گاو از سوراخ سقف بالا می‌کشند. (همان: ۷۲) هرکه به هرکه است و خر صاحب خودش را نمی‌شناسد. (همان: ۴۱۱) هرکه شد خر ما هم می‌شویم پلاننش. (همان: ۴۱۲) مثل قوچ سلطان محمود هرچه بخواهد می‌کند. (همان: ۴۶۴) خودش را با نه ماده گاو تازه زاییده عوض نمی‌کند. (همان: ۴۶۵) سهم خر یا آب‌کشی است یا هیزم‌کشی. (همان: ۴۸۷) ثروت مثل مگس است بر گ... هم می‌نشیند. (همان: ۵۶۱) مرغ سیاه تخم سفید می‌کند. (همان: ۴۸۴) بزی که اجلس آمده نان چوپان را می‌خورد. (همان: ۴۶۴)

۵. نام‌گذاری و تولد بچه‌ها

فردا هفتم است. باید بروی حمام اگر پول داشتیم گوسفندی عقیده می‌کردیم روضه‌خوان هم می‌آوردیم و اسم بچه را می‌گذاشتیم. (همان: ۳۱) شب جمعه سر غروب تو اتاق خودمان جمع می‌شویم. عموالفت بالای اتاق نشسته و چای می‌خورد. بی‌بی بچه را می‌آورد و به بغل عموالفت می‌دهد. عمو الفت بسم‌الله می‌گوید و بچه را به سینه می‌فشارد. در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه می‌خواند. اسم پنج تن را می‌برد و در گوش بچه تکرار می‌کند محمد...

۲-۶. مکان‌های خارج از شهر کرمانشاه

انگریزی‌ها از خسروی و قصرشیرین آمده‌اند تا پاتاق از آنجا جلوتر نتوانسته‌اند بیایند ولی از طرف گیلان‌غرب تا نزدیکی‌های کوه قلاجبه

بار از گردنه حسن‌آباد سرازیر می‌شود به مراد حاصل رسیده‌ایم. (همان: ۸۵۶) وانت بار از گردنه عینلکش بالا می‌کشد. (همان: ۸۶۵) شش سال فقط در کفراور بودم برای نجات از نیش کک‌ها یک گالن عرق دو آتشه حریر می‌خوردم تا خوابم ببرد. (همان: ۸۹۳)

۳-۶. مکان‌های مقدس

وقتی آمدیم اینجا نزدیک گردنه امام حسن دو نفر با سر و روی پوشیده جلومان را گرفتند. (همان: ۹۴۵) به شاهزاده محمد قسم که اهل این کار نیستم دست از سرم بردار مسلمان خدا. (همان: ۸۹۹)

۴-۶. کوه‌ها، سراب‌ها و رودخانه‌ها

انجیر نگو مخمل سیاه بگو. انجیر ریجاب دانه اول که به دهن گذاشتم چشمانم را بستم. (همان: ۱۲۹۳) از کوه چهل‌تنان پایین می‌آمدیم. از سراب مورتکه گذشتیم. (همان: ۸۸) آن کوه چهل‌تنان است دامنه‌اش را بگیر می‌رسی به جنگل مورت و سراب مورتکه. (همان: ۸۷۰) از زواره کوه که سرازیر می‌شویم در جلو پاسگاه ژاندارمری گواور امنیه‌ها راه را بسته‌اند. (همان: ۸۶۴) آبشوران سیاه و تیره و بویناک لجن‌های اطراف خود را می‌شوید ناله می‌کند و جلو می‌رود. (همان: ۶۰۰)

۷. درمان و دارو

بروید مورچه جمع کنید. بروید هر چه مورچه کله‌گنده است اینجا بیاورید می‌دوم به طرف لانه

رسیده‌اند تا دو راهی جوی‌زر و گیلان‌غرب. (همان: ۷۲) تازه رسیده‌ایم به ماهیدشت. حال رسیدیم به چهار زور. این هم گردنه حسن‌آباد. (همان: ۷۵) از کوه چهل‌تنان پایین می‌آمدیم. از سراب مورتکه گذشتیم. (همان: ۸۸) سرپل‌ذهاب، شاه‌آبادغرب، حسن‌آباد، چهارزور، ماهیدشت، دلم دارد می‌تپد از دور پراو پیداست بیستون چون مشتی از زمین برآمده است. (همان: ۹۵۲) از زواره کوه که سرازیر می‌شویم در جلو پاسگاه ژاندارمری گواور امنیه‌ها راه را بسته‌اند. (همان: ۸۶۴) نزدیک کانی‌روضان گیلان‌غرب اسب‌ها را آب می‌دادم که امنیه‌ها به ما حمله کردند. (همان: ۱۳۴) نوکر با مقاش نفره‌کار کردند آتش زغال مو را به تریاک می‌چسباند. (همان: ۱۸۲) سال‌های بعد باخبر شدیم که در اطراف جوانرود در جنگی با قوای دولتی کشته شده. (همان: ۲۰۵) توی دهات کنوله زندگی می‌کند. (همان: ۲۳۴) فقط می‌دانم در هرسم معلم بوده و در آنجا بساط کفتربازی داشته. (همان: ۱۰۳۷) حسین گرامی است که هنوز در روستای فارسینج معلم است. (همان: ۱۰۲۰) مارا به دیدن چهارطاقی می‌برد که می‌گویند خسرو برای یک شب شیرین ساخته است. (همان: ۹۵۲) وقتی آمدیم اینجا نزدیک گردنه امام حسن دو نفر با سر و روی پوشیده جلومان را گرفتند. (همان: ۹۴۵) معلمی که تازه برای کلاس اول آمده بود «برزویه» اهل ایوان است. (همان: ۸۹۴) انجیر نگو مخمل سیاه بگو. انجیر ریجاب دانه اول که به دهن گذاشتم چشمانم را بستم. (همان: ۱۲۹۳) به سرعت به سوی شاه‌آباد غرب می‌رویم. (همان: ۸۶۴) وانت

(همان: ۲۸۸) بخور تا خوب بشوی فردا هم شیر
خر برایت پیدا می‌کنم. (همان: ۱۵۷) هیچ‌کس او
را نزده از ترس توپ غش کرده. بابای مدرسه دور
بچه را با چاقو خط می‌کشد و زیر لب چیزهایی
می‌گوید. (همان: ۵۱۳) زنی بچه‌ای را در کنار
حوض حجامت می‌کند. شاخ سیاهی را به پشت
بچه چسبانده و شاخ را تند و تند مک می‌زند.
(همان: ۲۳۶)

۸. خوراک

آسیاب‌ها هسته خرما و لوبیا را می‌هریدند.
نانوایی‌ها با آرد هسته خرما و لوبیا نان می‌پختند
و به خورد مردم می‌دادند. نان لوبیا ظاهر خوبی
داشت، سفید و برشته اما اگر شکمت خالی بود و
می‌خوردی بالا می‌آوردی و می‌رفتی به آن دنیا.
(همان: ۱۵۷) بچه را با نان خیسیده در آب و
شوکه که شیره درخت بلوط است بزرگ کرد.
(همان: ۱۶۴) در کنار سینی‌های بیضی شکل دو
قدح سفالی کار همدان پر از چنگال وجود
داشت. (همان: ۱۸۴) بی‌بی در قابلمه مسی
یتیمچه بار گذاشته. (همان: ۴۵۸) نان ساجی داغ
که بوی تپاله می‌دهد... (همان: ۴۱۰) تو مگر چه
می‌خوری؟ یک بادیه ترخینه می‌خوری. (همان:
۱۸۷) بعد پوست بلوط‌ها را در چالک می‌کوبند و
آرد می‌کنند. (همان: ۲۹۲) مردم ده کاسه به دست
به ردیف پشت در کارخانه خان ایستاده بودند تا
برنجاو بگیرند. (همان: ۱۸۱) گرگری‌ها را در
سینی مرتب بچیند. برای فردا برود تو کوچه‌ها
بفروشد. آی گرگری... آی گرگری... شیرین
گرگری... (همان: ۱۹) آبگوشت لیمو عمانی

مورچه‌های کله‌گنده. مورچه‌ها را می‌گیرم ننه و
بی‌بی هم مورچه می‌آورند. عمو الفت دو لبه زخم
پای دایی حامد را به هم نزدیک می‌کند. دو فک
هر مورچه را طوری روی زخم قرار می‌دهد که
هر فک روی یک لبه زخم قرار بگیرد و ناگهان
بدن مورچه را از نزدیک سرش قطع می‌کند. دو
فک مورچه دو لبه زخم را محکم می‌فشارد. پس
از مدتی ده‌ها سر مورچه چاک زخم دایی حامد
را به هم آورده‌اند. (همان: ۸۰) از من می‌شنوی از
شیر بگیرش. مقداری صبل زرد به نوک پستانت
بمال تا تلخ بشود. عمو الفت می‌گوید با بادام
سوخته عکس یک نره‌دیو را روی پستانت بکش
تا بترسد. (همان: ۸۶) بوی کهنه‌سوخته بلند می-
شود. روی زخم کهنه‌سوخته می‌گذارند. (همان:
۲۴۱) پته سو درست می‌کند و روی شکستگی
پیشانی می‌چسباند. (همان: ۲۹۰) امروز بچه‌ما
شش‌روزه شده نافش هنوز نیفتاده. پس از دو روز
که روی نافش خمیر و روغن می‌گذارند و خوب
نمی‌شود بی‌بی گردوی جویده روی آن می‌مالد و
نافش می‌افتد. (همان: ۳۱) خاله معصومه دستمال
سفیدی از جیش بیرون می‌آورد. روی دستمال
با لکه‌های خون قرمز شده است. بی‌بی دستمال را
می‌گیرد و در آب می‌خیساند و می‌چلانند آب
گلی رنگی از دستمال بیرون می‌آید. این خون
دخترکانی است. بخور تا سرفه نرنی... بخور تا
خوب بشوی فردا هم باید شیر خر برایت پیدا
کنم. (همان: ۱۲۵) کاسه‌ای آب فراهم می‌شود.
زن رهگذری گوش خود را به کاسه آب نزدیک
می‌کند و گوشواره طلای خود را در آب می-
گرداند. بخور پدرجان برای قلبت خاصیت دارد.

بادوان درست می‌کند بادوان دنباله‌دار. بادوان سیخ می‌شود و کله می‌کند. (همان: ۱۲۱) چند حمال تو پیاده‌رو دور هم گرد آمده‌اند. روی زمین چهار خانه‌ای با زغال کشیده‌اند. گوشه‌های چهار خانه را با خطوط ضربدری وصل کرده‌اند هسته خرما و تکه‌های زغال روی جدول گذاشته‌اند و بازی می‌کنند ناگهان یکی از حمال‌ها فریاد می‌زند «جوز». (همان: ۵۴۷) به این سوی و آن سوی می‌رویم و ریخته مشتت می‌کنیم. (همان: ۵۷۳)

حاضر است، هر کس در کاسه خود تلید می‌کند. (همان: ۹۲) در تشت دیگری که پر از آرد است می‌ریزند و خمیر می‌کنند. فتیره برای عیدشان. (همان: ۷۰) بعضی شب‌ها بابام چغندر به خانه می‌آورد. آن را زیر آتش منقل می‌گذاریم و پخته و نپخته می‌خوریم. (همان: ۲۹۲) وقتی نان بلوط می‌خوریم تا چند روز کناراب نمی‌رویم. (همان: ۲۹۳) ای بابا مگر گندم برشته می‌خوری یا بلوط در دهانت ترکیده. (همان: ۴۸۹)

۹. پوشاک

دوره چادر ورداری بود، چادر سیاهم را به سر انداخته بودم. داشتن چادر جرم بود. (همان: ۲۳۵) بین راه سرپل تا هارون آباد فرجی و لباس چوپانی شده یکی پنج تومان. الان فرجی شده یکی پنج تومان. (همان: ۸۴) با آن کلاش‌های تا به تایی که خریده بودی پای پسره را داغان کرده- ای آخر ای خیر ندیده. (همان: ۹۰) آمان کلاش خود را به پا امتحان کرد. آنها را برداشت و برد کنار بیلکانش گذاشت تا فردا بپوشد. (همان: ۱۷۳) عمو مراد با پاهای بادکرده شلان شلان به طرف گیوه‌هایش می‌خزد. (همان: ۳۵۶) خواستم این پارچه را یک بیجامه برای پدر بچه‌ها بدوزی. (همان: ۳۵)

۱۱. باورهای مردم

۱۱-۱. باورهای مذهبی

فردا روز نهم ذی‌الحجه است امشب در خانه خدا به روی بندگانش باز است اگر نیت انسان پاک باشد هرچه از خدا بخواهد می‌دهد. امشب در یک لحظه مخصوص که هیچ کس نمی‌داند چه وقت است آب از حرکت می‌ایستد. برای یک لحظه زودگذر در آن لحظه هرچه آرزو کنی به تو داده می‌شود و اگر چیزی درست در آن لحظه که آب ایستاده در آب بزنی طلا می‌شود. بی بی قفل را با قیچی خیاطی‌اش در بغل یک کاسه آب در کنار بالش خود می‌گذارد... . (همان: ۴۹۴)

۱۱-۲. امام حسین و عاشورا

ماه محرم رسیده است شب‌ها با عموآمان می‌رویم زنجیرزنی. نذر من و لطیف زنجیرزنی است. بشیر نذرش سقایی است. می‌شود سقای دشت کربلا. بابام سینه‌زن است. عمو گیدان هم نذرش گاه ریختن به سر مردم است. عمو مراد یک‌بار گل

۱۰. بازی‌ها و سرگرمی‌ها

با هم قمچان می‌کنیم. (همان: ۱۷۹) یک تکه نخ کلفت در توبره بود که جان می‌داد برای ترخون بازی. (همان: ۲۰۸) موری و من با لطیف بازی می‌کنیم. تشیله بازی. (همان: ۲۲۳) برای من

قرمز نذر دارد. روز عاشورا و تاسوعا آن را آب می‌گیرد و به لباس و سر و روی خود و مردم می‌مالد. بعضی وقت‌ها که همراه دسته به تکیه-های کرمانشان می‌رویم و زنجیر می‌زنیم، خسته می‌شویم. از آن بالا دسته‌های عزادار را نگاه می‌کنیم. زنجیرها یک‌باره و هماهنگ بالا می‌روند مثل ابری از آهن برق می‌زنند و بر پشت‌های کبود و خونی فرود می‌آیند. شهید حسین... مظلوم حسین. (همان: ۶۲۲) چون اسم ظالم همیشه از بین می‌رود و اسم و یاد مظلوم تا ابد باقی می‌ماند مثل امام حسین(ع). (همان: ۲۲) امام حسین مظلوم بوده بی‌بی؟ اشک در چشم بی‌بی جمع می‌شود... می‌گوید آری آن هم چه مظلومی. (همان: ۲۲)

۱۱-۳. ماه رمضان

سحره... سحره... هلیسن... سحره... سحره... هلیسن. خدا باوگنان بیامرزد... هلیسن... سحره... سحره... هلیسن. (همان: ۲۷۴)

۱۱-۴. باورهای خرافی

می‌دانی شریف شانه به سر زمانی آدم بوده. یک عروس جوان و خوشگل؟ پس چه جور شد پرنده بی بی؟ شانه به سر یک عروس بوده مادر شوهر بد اخلاقی داشته یک روز مادر شوهر یک کاسه شیر به او می‌دهد که بجوشاند عروس شیر را روی آتش می‌گذارد و مشغول شانه کردن موهای زیبای خود می‌شود. شیر کف می‌کند و در آتش می‌ریزد. عروس خیلی می‌ترسد و از شدت ناراحتی از خدا می‌خواهد که او را به صورت

پرنده‌ای درآورد. تا از دست مادر شوهر به آسمان پرواز کند. دعایش مستجاب می‌شود. (همان: ۴۹۳) درخت بزرگی وسط خانه ما بود... فردای آن روز تصمیم گرفت درخت را ببرد. دو نفر اره کش آورده اره‌کش‌ها دست به کار شدند. ناگهان جیغ دلخراشی از درخت بلند شد اره شکست دست از کار کشیدند. دو ماه تمام از جای زخم درخت خون آمد! خون پاشویه حوض را پر کرده بود دو ماه تمام کار ما شستن خون بود. نیمه‌های شب از جیغ درخت از خواب می‌پریدیم... . (همان: ۱۴۹) ای دختر شاه پریان تا سوزنم را پیدا نکنی گره از بختت باز نمی‌کنم. دستمال گره زده را زیر چرخ پنهان می‌کند. رو می‌کند به من: بخت دخترشاه پریان را گره زده‌ام تا سوزنم را پیدا نکند نمی‌گذارم شوهر بکند. (همان: ۴۵۷) من و بشیر که الان پنج سالش شده باید ختنه شویم. بی بی می‌گوید یک نفر دیگر هم باید پیدا کنیم تا بشویم سه نفر. اگر جفت باشد شوم است باید فرد باشند. (همان: ۵۶۴) موقع به دنیا آمدن پری‌ها او را ختنه کرده‌اند. لطیف ختنه خدایی است پری بر است. (همان: ۵۶۴) ننه و بی بی در کنار دیوار حیاط پاهایشان را در تشت آب گذاشته‌اند تا درد ختنه من و لطیف سبک بشود. زینا و خانم هم در کنار آن دو پا در کاسه آب گذاشته. (همان: ۵۶۶) ننه چرا آسمان برق می‌زند؟ یک اسب سوار تو آسمان چهارنعل می‌دود و شمشیرش را دور سر می‌گرداند برق‌های کوچک مربوط به نعل اوست. برق‌های بزرگ از شمشیرش می‌جهد. صدای پای اسب‌ها را گوش کنید... آها... . (همان: ۵۶۹) شاه سایه خداست و

۱۱-۶. باورهای مربوط به غذاها

ترب را باید از ته برید تا شیرین بشود. از سرکه قاچ کنی تند می‌شود. (همان: ۶۰۴) آخ ای بدبخت‌ها. هرکس پوست نان را بکند، از آن دنیا پوست صورتش را می‌کنند. ای بیچاره‌ها. (همان: ۱۴۵) بابام نوک انگشت ماستی خود را به ابروهای پرپشتش می‌مالد: ابروها هم باید ماست بخورند چون در آن دنیا از ما بازخواست می‌کنند که چرا از آنچه خوردی به ما نچشانندی. (همان: ۳۱۴) ای ترشی دشمنی به حضرت عباس کرده‌ای اگر به این بچه آزار برسانی. (همان: ۲۳۴)

۱۲. آداب و رسوم

سراب نیلوفر طلسم است سالی یک نفر را باید بکشد. رد خور هم ندارد اگر بهترین شناگر باشی نجات پیدا نمی‌کنی. نیلوفرها به پایت می‌پیچند. دستپاچه می‌شوی و کار تمام. نیلوفرها پدرم را بردند زیر آب. سه شبانه روز در کنار سراب ساز و دهل زدیم تا جسدش بالا آمد. (همان: ۴۳۶) برادر بزرگم آمان یک پناواد شاوز داد. (همان: ۱۸۶) به-له‌وان با صدای سوزناکی برایش خواند. (همان: ۱۶۳) در بین راه که بابام لباس سیاه پوشیده با گریه می‌گوید: عجالاً ننه را به طور امانتی سر قبر آقا دفن کردیم بعداً می‌بریمش قم. (همان: ۳۵۳) آن روز پدرم رفته بود شهر. رفته بود کرماشان که برای من شلوار بخرد جشن نوشوالانه من بود. (همان: ۱۶۷) زن‌ها و مردها دست در دست هم در حصار چوپیی می‌کشیدند. (همان: ۱۸۶)

نباید این حرف‌ها را زد. دماغ بزرگ هم علامت ثروت است. (همان: ۶۱۸) عمو الفت با دیدن بابام به شوخی می‌گوید: مشی بوچان یک طرف سیبالت را باد برد و با این حرف می‌خواهد بگوید که بابام صاحب دختر شده است. بابام کمی سرخ می‌شود و می‌خندد. (همان: ۶۲۸) کسی که هنگام خنده اشک از چشمانش سرازیر بشود در غریبی می‌میرد. (همان: ۴۱، ۱۳۱) تا آنان را از شیر نگرفته‌ام چاق و چله‌اند. همچی که به نان پدر افتاد مردنی و ریغو می‌شوند. (همان: ۸۶)

۱۱-۵. باورهای مردم در باره زنان

عمو الفت با دیدن بابام به شوخی می‌گوید: مشی بوچان یک طرف سیبالت را باد برد و با این حرف می‌خواهد بگوید که بابام صاحب دختر شده است. بابام کمی سرخ می‌شود و می‌خندد. (همان: ۶۲۸) می‌دانی شریف شانه به سر زمانی آدم بوده. یک عروس جوان و خوشگل؟ پس چه جور شد پرنده بی بی؟ شانه به سر یک عروس بوده مادر شوهر بداخلاقی داشته یک روز مادر شوهر یک کاسه شیر به او می‌دهد که بجوشاند عروس شیر را روی آتش می‌گذارد و مشغول شانه کردن موهای زیبای خود می‌شود. شیر کف می‌کند و در آتش می‌ریزد. عروس خیلی می‌ترسد و از شدت ناراحتی از خدا می‌خواهد که او را به صورت پرنده‌ای درآورد. تا از دست مادر شوهر به آسمان پرواز کند. دعایش مستجاب می‌شود. (همان: ۴۹۳) ایشاله عاق والدین نشوی ایشاله بابا و ننه‌ات را به زن نفروشی ایشاله. (همان: ۳۱ و ۳۲)

دوم. تهران: انتشارات اسپرک.
شیری، قهرمان (۱۳۸۷). مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران. تهران: چشمه.
صادقی شهپر، رضا (مرداد ۱۳۸۹). «نخستین رمان اقلیمی در داستان‌نویسی معاصر ایران». کتاب ماه ادبیات. شماره ۴۰.
صالحی امیری، رضا (۱۳۸۹). مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی. تهران: ققنوس.
گروه نویسندگان (۱۳۸۰). ادبیات اقلیمی. تهران: دفتر مطالعات ادبیات داستانی.
گری، مارتین (۱۳۸۲). فرهنگ اصطلاحات ادبی. ترجمه منصوره شریف‌زاده. ویرایش مهران کندری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
مختاری، محمد (۱۳۷۷). تمرین‌ها/ار. بیست مقاله در بازخوانی فرهنگ. تهران: ویستار.
میرصادقی، جمال و میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت (۱۳۷۷). واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی. تهران: کتاب مهناز.
میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳). صد سال داستان‌نویسی ایران. چاپ سوم. تهران: چشمه.
همتی، ماندانا (۱۳۷۸). «زبان و هویت فرهنگی». مجموعه فرهنگ و جامعه‌شناسی. شماره ۱.

سال به عنوان معلم در روستاهای گیلان غرب - یکی از مناطقی که مردمان آن به زبان کردی و فرهنگ فولکلور عشق می‌ورزند - زندگی کرده است و مستقیماً توانسته با فرهنگ و آداب و رسوم و باورهایی که در نهاد مردم این منطقه وجود دارد ارتباط برقرار کند و آن را در داستان - هایش بازتاباند. از طرف دیگر درویشیان علاقه وافری به جمع‌آوری حکایات و متل‌ها و افسانه - های کهن این منطقه داشته‌است و این خود می - تواند دلیل دیگری بر وجود این حکایات و افسانه‌ها در داستان‌های او باشد. گرایش سیاسی او نیز در پرداختن به مسائل بومی نقش داشته است.

منابع

جعفری (قناتی)، محمدجواد (۱۳۸۲). «در قلمرو ادبیات اقلیمی». کتاب ماه ادبیات و فلسفه. شماره ۶۶ و ۶۵.
جعفری، محمدتقی (۱۳۸۶). فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو. چاپ سوم. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
درویشیان، علی اشرف (۱۳۷۰). سال‌های ابری. چاپ

Studying the Local Literature in *Cloudy Years* Novel by Ali Ashraf Darvishian

Nasrin Ali Akbari* / Abdol Hossein Shahbazi** / Masood Bayan Poori***

Receipt:

2015/7/31

Acceptance:

2015/12/14

Abstract

Local literature refers to a collection of songs, lyrics, poems, stories, traditions, social customs, thoughts, ideas, and of each society. Some of the contemporary writers followed such local / focal novels as this novel was maintained its loyalty to the geographical coordinates of its region and was limited to an especial area as well as the other features such as language, customs, and other ones were mentioned in it. *Kermanshah* has an important role in such kind of novel writing and most novel writers of this area helped the promotion of this kind of writing. *Ali Ashraf Darvishian* is one of the well known novel writers of this province especial in the field of local or focal domain of literature. So he in his work called "*Cloudy Years*" described the local words, plants, jobs, poems, local sentences, idioms, proverbs, places, related to this province. The present paper studied this novel and tried to show this kind of literature regarding the related documentary samples.

Keywords: Literature of Kermanshah, Local Novel, Climatic Components, Ali Ashraf Darvishian, *Cloudy Years*.

* Assistant Professor, Persian Language and Literature, Kordestan University.

** M.A., Persian Language and Literature, Kordestan University.

*** M.A., Arabic Language and Literature, Kordestan University.